

نقاشی‌های فقیرانه

اشاره:

ما هم فقط اسم کوچکش را می‌دانیم.
می‌دانیم که «حسن» است و طلبه... از آن طلبه‌های خوش ذوقی که فقط درد دین دارد و بس.
مثل خیلی از ما اهل غر زدن نیست که بگویند امکانات نداریم و از این جور بهانه‌ها... با بضاعتی که دارد یک وبلاگ درست کرده و اسم وبلاگش را گذاشته: «نقاش فقیر».
ذوق حسن را می‌توانی به جز کارهایی که در وبلاگش می‌گذارد، در ستون سمت چپ وبلاگش، بخوانی. آن‌جا که خیلی ساده نوشته: «سال‌ها پیش در قلب کوچکم حضور خدا را باور داشتم و عاشقانه زندگی‌ام را می‌کردم... تا این که طلبه شدم؛ همه چیز به هم ریخت!»
حسن اما خوش ذوق‌تر از توصیفات ماست و با یک قلم نوری و نرم‌افزار فتوشاپ، چنان منبری می‌رود که همه جور جوانی را در قسمت comment های وبلاگش، با خودش همراه کرده.

زیر هر اثرش هم نوشته: «تا بلوها فروشی نیست!»
تلاش ما برای به تله انداختن این طلبه هنرمند بی‌نتیجه ماند و نتوانستیم گولش بزنیم تا برای مصاحبه به دفتر مجله بیاید. اما توانستیم اجازه نشر آثارش در صفحه «طلبه‌ها از مریخ نیامده‌اند» را بگیریم...
پیشنهاد می‌کنیم هر از گاهی به وبلاگش سری بزنید. مطمئن باشید حداقل هر دو روز یکبار، یک اثر جدید دارد تا شما را چند لحظه پای منبرش بنشانند.

... این هم آدرس وبلاگش:

naghashefaghir.
blogfa.com



جایی در این دنیا، گدایان از هم سخنی نزنه...
زیارتگاه عروقی بی نهایت که رویاهای اربعه فقره‌ی کسانه
نقشه گنج نه تومن که قلب سارقان خداست...

مدتی بود از خودم متفرد بودم. نه‌ی کسفی داشتم.
امید به اصلاح و بازگشت داشتم، نه در روز که شنیدم به روز زین کرده!

اگر می‌خواستم معروف باشی کنی، می‌طبخ برای کافی بود
طبخت پیش از به چیدن این خدیه که واقعه‌ای است
یک محل به اندامش حشمت می‌گفت!
ولی عجیب است! خدایم چرا می‌تابم؟
ساق چهره‌اش محالم به هم زد
ولی حاکم دست داشتیم هر چه بدیم ترسینوس...
تصویرش بگیرم، تبرکش بگیرم...
خدا را می‌خواه؟ واقعه‌ای بود و بعضی انتظار به هم زدند!

درفد به فرزند که خدایان قدم می‌زدیم خیم خود حال بود.
آمدم شکر خدا کنم آفرینانم بخدیه... ایستادم.

پرسیدم این حسن خوب من... منی که...
پس خدا چقدر از بازگشت به خود حال می‌شود؟

... و خطای پس از آن‌ها آمدید
از روی خوری صلی خدا را داشتیم.

در ایستگاه اتوبوس ایستاده بودم و با تردید پیرمرد را نگاه می‌کردم.
آرام قدم می‌زد، عصا می‌زد و سر به زیر پیاده روی خیابان نهاده (عفت‌نیا)
راطلی که کرد. زدن کردم و به آماشش ملحق شدم و فکر نکردم،
طلب نصیحت نمودم. زیر چشمت نگاه کردم... عصایش را آرام
پشت پایم می‌زد، طوری که با قدم‌هایمان هم - آهنگ بود
چند لحظه گذشت تا که فرمود: این پایها را به گونه آلوده نکن.
پیاده روی با علامت حسن زار آمدی قسمت هم‌کس نمی‌شود اما روزی،
نصیب نوجوانی رسیدنی شد که سیاه بود و تشنه نفس نورانی...
سال‌ها گذشته است. نوجوانی در تنگی پیری نرفته است و تنها،
انتظار هولناک فردا باقی‌مانده است: پایام شهادت خواهند داد!



سوره حمد که اول یعنی
این سوره همدردی در حال تسبیح خداست!



سوره اعراف ۱۲۹ یعنی
این سوره است مقامی بالاتر از
بعضی انسان ها دارد
سوره عادی است که ششم یعنی
پیش از او خود را باید که کنم



naghashefaghir.
blogfa.com

فدای عیب دهند پیش دردتان دیم
تفاوتی نند چون نظر به عین رضاست



بین الطوفان، کایه های صبحانه... شعریست جبهه لرحک و



از Connect و Disconnect کنی به جز تقصیر نیست
دل فروش به کردارم کن، چشمان من تقصیر نیست



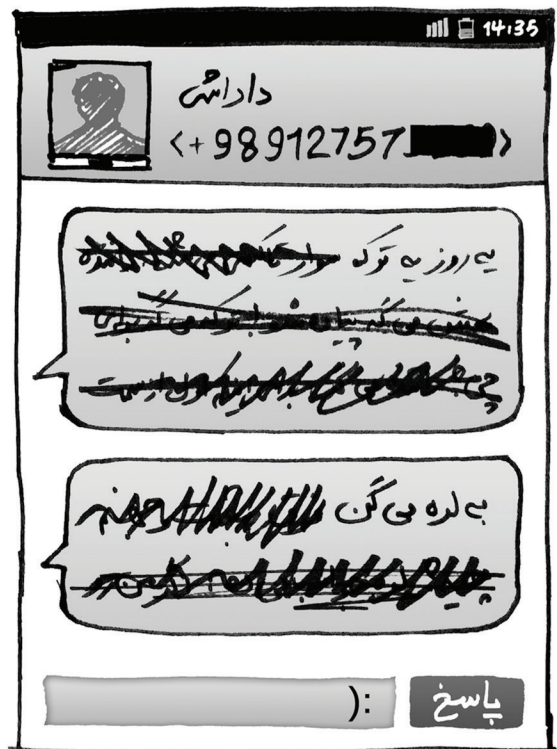
شماره ۱۴۲

naghashefaghir.blogfa.com

این روزها من جهان پهل زدنم
که شعله های آه جان شفت سیاهش
سورت خام به گشتی کس که تیر
هر چند بون غذا هم عوضی شده
کسی در سجده از سرم بر نمی دارد
گوئی من کشته دروغ چه غلغله است!
می ترسم بخارم تا بگردد و کس به آن لب تزد



مادر اسفند خانه مجاورها کنند...



نخراشه پاک می کنم و لبتون از رخسایت می زرم...